

فیلسوف های شومن یا شومن های فیلسوف؟

رضا علوی

از نخستین روزهای سال 1340، بلزننگری به اسلام، مدرن کردن سنت ها، اصلاح نگرش و تجددورزی به دین به شکل پراکنده آغاز شد و در میانه دهه 1340 با حضور دکتر علی شریعتی به اوج خود رسید. بازنگران به دین برای شناساندن اسلام غیر فقهاتی، نخست تیپ هایی که هر یک نمادی از "فرهنگ اسلام" می باشند انتخاب کردند. آنان شیفته و دل باخته سه شخصیت تاریخی شدند: "ابوذر غفاری" تربیت شده در اسلام اولیه، ابوعلی سینا سمبل فیلسوفی متفکر و برجسته در "فرهنگ اسلامی" و حلاج از "معروف ترین شخصیت ها". با نگرشی به تاریخ، درمی یابیم که ابوذر در صدر اسلام تعلیم و حضور یافت، اما ارج و اعتبار ابوعلی سینا و حلاج به دلیل اندیشه علمی و خرد آنان است و صرفاً متعلق کردن ایشان به فلسفه اسلام ناعادلانه و وارونه جلوه دادن تاریخ است.

دکتر علی شریعتی خویش را ابوذر می دانست و ابوذر را بدین گونه توصیف می کرد: "...مردی با دو چهره، یک روح دو بعدی، مرد شمشیر و نماز...". گلا دیاتور اسلام دکتر شریعتی، ابوذر غفاری است و نماد ابوذر استخوان شتر! "...ابوذر با همان استخوان شتر به یهودی حمله می کند و به او ضربتی می زند که سرش می شکند و به هلاکت می رسد..." این است ویژگی های مرد شمشیر و نماز، قهرمان خشونت و معشوق علی شریعتی و قرن ها بعد، ابوذر در خراسان علی شریعتی را شیفته خود می کند.

اسلام علی شریعتی، پیراهنی است ایدئولوژیکی پر از وصله پینه، که به جامه ای زربفت تبدیل می شود تا مسلمانان عریان را بپوشاند و در نتیجه مردم روزن درزهای آن را نبینند.

فرزندان عصر شریعتی چه آنان که خود را "مجاهدین خلق" نامیدند، چه کسانی که او را همچون "اولیاء الله" ستودند و چه آنان که بر او "لعنت الله" خواندند، همگان، چنان از شریعتی تاثیر پذیرفتند که چشمان را کور و اندیشه را منجمد کرد.

پیروزی نابهنگام

در سال 1376، اصلاح طلبان هنوز، چندان استوار نشده بودند که ریاست جمهوری و بخشی از حاکمیت و مجلس را در اختیار خود گرفتند. پیروزی نابهنگام، آنان را به تلاش واداشت که با یاری تئوری های ناهمگون، "آرمان سازی" کنند. خرواری از مقولات مبهم و رنگارنگ، همچون روشنفکری دینی، و اصلاحات دینی در یک رزمگاه وسیع به آزمون گذاشته شد.

"دوم خردادی" ها تز "مردم سالاری" را به یک ابزار برنده تبدیل کردند و به آن جذابیت و رنگ و لعاب بخشیده و در مقابل مخالفان همچون شمشیر داموکلس پیراهن عثمان کردند.

در آن روزها، اصلاح طلبی (و بعدها تجدیدنظر طلبی) یک آرمان شد و در بازار مکاره نواندیشان دینی به حرکت درآمد.

"مردم سالاری" همیشه در یک ابهام باقی ماند، نه فیلسوفان شومن توان توضیح آن را داشتند و نه عمر آن کفاف کرد، پس به حاشیه رانده شد و در جعبه خانه ی تاریخ بایگانی شد.

در نیمه ی دوم دهه ی 1370 و نیمه ی نخست دهه 1380 پاره ای از روشنفکران دینی به روشنفکران غیردینی تبدیل شدند و از دموکراسی غیر دینی و سکولاریسم سخن گفتند و کسانی که تا سال قبل، منتقدان سرسخت فلسفه ی غرب بودند، به افراط کشیده شدند و شیفته و دلباخته دموکراسی غربی شدند. و بدینگونه "دوم خردادی" ها با یک بحران تئوریک روبرو شدند.

ویژگی های فیلسوفان شومن

دهه ی 1340 دهه ی سوداگری "ایدئولوژی سازی اسلامی" بود. آموختگان آموزه های علی شریعتی "جهادپرست" شدند، دانشگاه ها را رها کرده و چریک شدند. باب "بحث" را بستند و باب "جهاد" را گشودند. کتاب ها را در بنقچه ها گذاشتند و اسلحه در دست گرفتند. چریک های جوان مجاهد، خود را ابوذر زمان می دیدند.

به روشنفکران دگراندیش طعنه می زدند و کتاب های قطور فلسفی را حقیر می شماردند و قرآن را در قطع جیبی در اتوبوس های بین کرج و تهران - بدون تسلط بر زبان عربی - می آموختند. دکتر شریعتی تاریخ را واژگون کرد، عالمان بی عمل را از خود راند و عاملان بی علم را تربیت کرد که حاصل آن رهبر کنونی مجاهدین است. وی سنت اسلامی را به کنار زد و شورشگران متجدد را آموزش داد که ده سال بعد به سرزمین صدام تبعید شوند.

اسلام دکتر شریعتی، اسلام غیرفقهاتی، و پیام آور رنسانسی برای چریک ها و شورشگران بود. شریعتی مریدان خود را خلسه ی معنوی می کرد و در سرها شوری و در دماغ ها بادی می افکند. از تئوری های مارکسیست ها و سوسیالیست های فرانسوی استفاده می کرد و به ابزاری به نفع اسلام و بر علیه مارکسیسم بکار می برد. شاگردانش در ظاهر ضد مارکسیست بودند و در باطن زیرکانه و خیره سرانه، از آن ایدئولوژی تأثیر می پذیرفتند.

شاگردان (غیر چریک) شریعتی، سال ها بعد نظریه پروتستانیزم اسلامی را مطرح کردند و مانیفست آن را هاشم آجاجری در همدان قرائت کرد.

بیست سال بعد تشت بی عملی و بی علمی شاگردانش از پشت بام افتاد و کوس رسوایی اندیشه تخیلی آنان بلند شد.

خوابگاه اندیشه و عرفان

کلیه پنج تن فیلسوفان نواندیش مسلمانی که هفته گذشته در لندن "انلق فکر جنبش سبز" را راه اندازی کردند، یعنی آقایان: سروش، گنجی، کدیور، مهاجرانی، و عبدالعلی بازرگان نخستین آموزش های خود را از شریعتی فراگرفتند. این نواندیشان مسلمان، در پی تجدد بودند و از عقیم بودن سنت می نالیدند ولی هرگز دلبستگی و دلباختگی اندیشه ی خود را از سنت نبریدند.

در بین این پنج تن، کدیور، سروش و مهاجرانی با عرفان و فلسفه ی اسلامی آشنا شدند که شریعتی از آن بی بهره بود و این پایگاه قوتی برای آنان شد که دیالکتیک سوسیالیسم را نیز نفی کنند. غافل از این که این سلاح لیبرالیسم بود که مارکسیسم را می کوبد نه فلسفه ی عرفان اسلامی.

آنان بر این گمان بودند که در نزاع و چالش بین فیلسوفان غرب، از هر طرف که کشته شود به سود اسلام است، اما از همزیستی این چالش ها فرزندی خلف متولد شد به نام "لیبرالیسم" که دلی در گرو سروش داشت و سری در غنیمت کدیور و اندیشه ای در نوشتار گنجی و خامه ای در مقالات مهاجرانی. بدین ترتیب آشکار شد که خدمات سروش، مهاجرانی، کدیور و گنجی به اسلام بی مزد و منت نبوده است. و این همان سناریویی است که شریعتی 40 سال پیش آغاز کرد، و نسخه ی اسلام را در زورق پیچید. و همان تجدد و ایدئولوژی است که شریعتی بر تار آن تنیده بود و از پهلوی راست خویش پنج تن آل عبا (سروش و دیگران) و سایر فیلسوفان اصلاح طلب را زیاند.

سروش سال ها زمان صرف کرد، خواند نوشت و مجادله کرد تا توانست اسلام را لیبرالیزه کند و به عنوان "فیلسوف نواندیش مسلمان" مطرح شود.

پس، روشنفکران اسلامی، در فکر "تجدید فراش" افتادند، تا که شاید بر نازایی خویش فائق شوند و اسلام را به عرفان تبدیل کنند و "نمایش عرفانی" از اسلام به شیفتگان خود ارائه دهند. منورالفکران اسلامی، مطالبات فلسفی خود را از غرب و خواسته های معنوی خود را از اسلام می گیرند.

و بدین گونه است که: فیلسوفان شومن، حلاج قرن 21 و مولوی عصر اینترنت می شوند و در یک دست جام باده و در دست دگر زلف یار می گیرند. در یک دست تجدد و در دست دگر سنت، یک دست در دست "پوپر" و دست دیگر در کف مولوی، سری در سودای تکنیک و دلی در ماورای عرفان دارند.

فیلسوفان شومن، مردان همیشه در صحنه هستند، می دانند که چگونه باید نان یزید را خورد و مدح عمر کرد. می توانند نماز صبح را پشت سرع لی بخوانند و شباهنگام بر سفره ی معاویه لقمه بگیرند. می توانند هم نقش "حسنک وزیر" را بازی کنند و هم در محاکمه "ابوسهل زوزنی" حضور یابند.

به دلیل سرگردانی در اندیشه، پروژه ناتمام مدرنیته و سنت، در نیم قرن اخیر، به علت وجود "شومن های فیلسوف" به اتمام نمی رسد و حاصل آن نزاع عمل و دل است و علم و عمل.

اکثر این عالی جنابان، با وجود تکیه و تأکید بر علم و معرفت و با تمام تلاش شان در باب استقرار عقلانیت و خرد، در انتها، فتوای تقلید می دهند (مهاجرانی و سروش) "عرفان مدرن" علی شریعتی به "تصوف سنتی" سروش تبدیل می شود و "بسط تجربه نبوی" جایگزین "تنوری تعمیم امامت" کدیور می شود.

دکتر شریعتی امام یا رهبر دینی را "انسانی مافوق و پیشوا و ابرمرد" می دانست که "...جامعه را سرپرستی، زعامت و رهبری می کند..." در چنین حوزه ی اندیشه: آن کس که "امام" می کارد بدون تردید "خمینی و خامنه ای" درو خواهد کرد.

فیلسوفانی که در "اتاق فکر جنبش سبز" لنگر انداخته اند، آگاهانه می کوشند که جنایات 30 ساله ی حکومت اسلامی را فقط به دوره ی خامنه ای تقلیل دهند و آب تطهیر بر سر آقای خمینی بریزند و با یاری آقای موسوی آرزوی بازگشت به دوران خمینی را نوید می دهند.

بحران تئوریک

نخستین تلاش "نواندیشان مسلمان" در آن است که به جستجوی هویت دینی درآیند و پرسش‌هایی که هایدگر ده‌ها سال قبل از جامعه آلمان می‌کرد و تحلیل‌های جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی وی را برای جامعه ایران نسخه‌پیچی کنند. در نزاع با مدرنیته حامی سنت شوند و در برابر پست‌مدرن‌ها از مدرنیته دفاع کنند. آنان می‌گویند: "...مدرنیته مثل ققنوسی است که از خاکستر خود زنده می‌شود و دوباره جوانی را از سر می‌گیرد...".

پایگاه اندیشه و خواستگاه تفکرات فیلسوفان شومن نواندیش مسلمان را بدینگونه می‌توان خلاصه کرد:

نخست: "فلسفه ستیزی" که در اندیشه مهدی بازرگان و یاران نهضت آزادی می‌توان یافت.

دوم: "سیاست زدگی و حزب ستیزی" که جلال آل احمد و هم‌اندیشان‌شان نماینده این بینش هستند.

سوم: "برزخ ایدئولوژی" که دکتر شریعتی و شاگردانش در "حسینیه ارشاد" علمدار آن می‌باشند.

چهارم: "پیروزی بر فقاقت اسلامی" که اکبر گنجی نماینده‌ی آن است.

پنجم: "سنت‌گرایان تجدیدطلب" که از فلسفه‌ی غرب آموزه‌های خود را دریافت کردند، همچون عبدالکریم سروش.

کلیه پنج‌گروه بالا ویژگی‌های همگونی دارند، گویا از زهدان یک اسلام بیرون خزیده‌اند.

وجوه مشترک فیلسوفان شومن بدینگونه است:

1- از سویی سنت گرا و از سویی دگر نوگرا هستند: آقای عطاالله مهاجرانی از هواداران "فتوای قتل سلمان رشدی" است و مطلبی که بیست و اندی سال پیش در این رابطه نگاشته اند اخیراً به چاپ بیست و چهارم رسانده اند.

2- از سویی با تقلید فقهاتی مخالف هستند و از سوی دیگر مریدان خود را برای گرفتن رهنمودهای دینی به بیت فقها رهسپار می کنند. اکثر فیلسوفان مزبور حتی آقای گنجی آقای منتظری و صانعی را به عنوان مجتهد جامع الشرایط و مفتی اعظم پذیرفته و دستورالعمل های مذهبی خود را از آنان می گیرند.

3- از سویی پژوهشگر فلسفه ی اسلامی هستند و از سوی دیگر روش فلسفه ی هگلی را می پذیرند. (آقای سروش و آقای طباطبایی).

4- از سویی منتقد روشنفکری دینی هستند و از سوی دیگر مفهوم روشنفکری لائیک را نیز بی معنا می دانند.

5- همگی آنان بر این باورند که به علت دوران گل و بلبلیم، چه بخواهیم چه نخ واهیم مدرنیته وارد جامعه واپس گرای ایران خواهد شد.

در مجموعه ی نوشتارها و سخنرانی های دکتر شریعتی، سروش، آعاجری، گنجی، کدیور، مهاجرانی و ... مجله کیان و راه نو و... نکات فوق دیده می شود.

این عالیجنابان فیلسوف دلباخته ی فلسفه هگلی و شیفته ی نظرات هایدگر و اندیشه یورگن هابرماس و عقاید مارکس و تئوری های میشل فوکو هستند. آیا این شیفتگی ضربه ای عمده به پایه های اخلاقی و معنوی دین وارد نخواهد ساخت و کیان اسلام به خطر نخواهد افتاد؟

آقای گنجی بالاخره به این نتیجه رسید که قرآن وحی از طرف الله نبوده و امام غایبی وجود ندارد و در مصاحبه هفته پیشین این را فرمودند، اما تکلیف 11 ائمه ی دیگر و 13 معصوم باقی را روشن نکرده اند!

روشنفکران نواندیش مسلمان و شومن های فیلسوف، مفاهیم فلسفی را از درون تهی می کنند. ببا راستی آنان را چه بنامیم؟ سنت گرا یا نوگرا؟ محافظه کار یا لیبرال؟ روشنفکر دینی یا روشنفکر لائیک؟ و از سه الگوی قهرمانی آنان کدامین را انتخاب کنیم : ابوذر غفاری، ابوعلی سینا یا حلاج؟ آنان هرگز نمی پذیرند که ارج و اعتبار ابوعلی سینا در اندیشه خلاق و خرد علمی وی بوده است ، بلکه بر این باورند که: "اگر ابوعلی نبود تمدن اسلامی نبود، تمدن اسلامی را ابوعلی شکل داده است.."

ببا راستی آنان را چه بخوانیم: فیلسوفان شومن یا شومن های فیلسوف؟

16 ژانویه 2010 - تگزاس